



## وظیفه محققان و نظریه‌پردازان جهان‌بینی، جهان‌داری و جهان‌آرایی است

آیت الله جوادی آملی در پیامی به «همایش ملی نظریه پردازی، نقد و مناظره» گفت: وظیفه محققان و نظریه‌پردازان، جهان‌بینی است اولاً؛ و جهان‌داری است ثانیاً و جهان‌آرایی است ثالثاً.

آیت الله جوادی آملی در پیامی به «همایش ملی نظریه پردازی، نقد و مناظره» گفت: وظیفه محققان و نظریه‌پردازان، جهان‌بینی است اولاً؛ و جهان‌داری است ثانیاً و جهان‌آرایی است ثالثاً.

به گزارش خبرنگار مهر، آیت الله جوادی آملی پیامی تصویری را به مناسبت برگزاری «همایش ملی نظریه پردازی، نقد و مناظره» به این همایش ارائه کردند که متن آن را از نظر تان می‌گذرانیم:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و الأئمة الهداة المهدیین سیما خاتم الأنبیاء و خاتم الأوصیاء (علیهما آلاف التحية و الثناء) بهم نتولی و من أعدائهم نتبرء الی الله.

مقدم شما اندیشوران و فرهیختگان علمی و نظری را گرامی می‌داریم. از برگزارکنندگان این همایش وزین، حق‌شناسی می‌کنیم. از ذات اقدس اله مسئلت می‌کنیم همه نظریه‌پردازان و فرهیختگان را مشمول عنایت ویژه خود قرار بدهد تا توفیق علم صائب و عمل صالح به دست آید و نظام اسلامی تا ظهور صاحب اصلی‌اش از هر گزند محفوف بماند.

**اصل علم و نظریه‌پردازی، به چند عنصر محوری مرتبط است:**

اول آن، نظریه‌پرداز و عالم، خود را باید خلیفه آفریدگار جهان بداند که جانشین او باشد نه جایگزین او که تفکر اومانیستی است. اگر کسی خود را جایگزین بداند و تفکر اومانیستی داشته باشد از عالم هیچ طرفی نمی‌بندد؛ زیرا این عالم، مخلوق خداست و معلوم خداست و خلیفه خدا فقط می‌تواند از عالم اطلاع پیدا کند. علم آن است که مطابق با جهان هستی باشد و جهان هستی فعل خداست و تنها کسی از جهان هستی با خبر می‌شود که جانشین او باشد نه جایگزین او. این وظیفه عالمی است که نظریه‌پرداز است یا می‌خواهد نقد کند.

عنصر محوری دیگر آن است که هم انسان محدود است و هم معلوم‌هایی که به سراغ آن می‌رود، محدود است و هم دانش بی‌پایان نیست. گرچه دانش‌ها در جهان، غیرمتناهی و لایقی‌اند، اما هر دانشی محدود است و قلمروی خاص دارد. چون هر معلومی محدود است و هر دانشی قلمرو خاص دارد. چه اینکه هر عالم و دانشمندی محدود است.

هیچ چاره‌ای نیست، مگر اینکه عالم در عین حالی که آزادی سیاسی، اجتماعی و مانند آن دارد، فقط در محدوده برهان حرکت کند. از این جهت رها نیست، آزاد نیست، رهین است و نه رها، رهین برهان است. این دو عنصر محوری که روشن شد، یعنی انسان فهمید که خلیفه معلوم آفرین است، خلیفه علم آفرین است، خلیفه عالم آفرین است می‌تواند در راه علم، نظریه‌پردازی یا نقد علم و نظر، نظر دهد. دوم آن است که هر شئی‌ای محدود به حدود خاص خودش است. معرفت‌شناسی این چنین است هر معلومی را با معرفت‌شناسی ویژه می‌شود شناخت. چه کسی بخواهد نظریه‌ای ارائه کند چه بخواهد نظریه ارائه شده را نقد کند، هیچ چاره‌ای ندارد مگر اینکه در رهن برهان باشد، از آن محدود نگذرد. با تبیین این دو نکته وارد اصل بحث خواهیم شد و آن این است که جهان معلوم است. نه تنها معلوم خدای سبحان است، خدای سبحان جهان را با علم آرایش داد. این یک علم مدون است. یک وقت انسان کتاب می‌خواند و یک وقت کتاب را پیاده می‌کند. علم الهی که کتاب و کتیبه ازلی است به صورت جهان درآمده است که اگر شما صدر و ساقی ملک و ملکوت را جمع کنید یعنی طبیعت و مثال و عقل و بالاتر از عقل را بررسی کنید. این موجودات عینی به صورت حرف دربیاید، می‌شود کتاب علمی و علم الهی وقتی ظهور کرد شده جهان. پس جهان علم مکتوب است، یک علم مدون است، یک علم مخلوق است. هر گوشه جهان را انسان بخواهد بشناسد به علمی از علوم الهی باز یافته است و خدای سبحان عالمانه جهان را آفرید. **أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ.**

وظیفه محققان و نظریه‌پردازان، جهان‌بینی است اولاً؛ و جهان‌داری است ثانیاً و جهان‌آرایی است ثالثاً. آن کسی که جهان‌بینی به طور کلی درباره عالم، بحث می‌کند باید بداند ابزار او حس و تجربه حسی نیست. ابزار او یک نیم تجربی مثل ریاضی نیست. ابزار او تجربیدی کلامی هم نیست. ابزار او معرفت‌شناسی با تجربیدی فلسفی است و اگر خواست بالاتر از این و برتر از این پرواز کند ابزار او معرفت‌شناسی تجربیدی فلسفی هم نیست. باید از معرفت‌شناسی تجربیدی عرفان نظری طرفی ببندد تا از عرفان سهمی پیدا کند و گزارش بدهد. راه‌ها مشخص است اما اگر کسی خواست سخنی نگوید و خودش شهودی داشته باشد آن دیگر از بحث نظریه‌پردازی و نقد و امثال ذلک بیرون است. پس چه کسی بخواهد نظریه‌پرداز باشد، باید بداند به اینکه معلوم او چیست و طی راهی که او را به علوم می‌رساند چیست. اگر در نشئه طبیعت می‌خواهد نظریه‌پردازی کند مهم‌ترین وسیله و رسیده نقلیه او همین حس و تجربه حسی است. ولی باید مستحضر باشد که فرضیه، علم نیست. فرضیه به تعبیر علامه طباطبایی که در اصول فلسفه به آن اشاره کرده‌اند، آن پای ثابت پرگار است تا پای دیگر فشار را بر روی آن پای ثابت بگذارد و بگردد. فرضیه آن پای ثابت است. از فرضیه کاری ساخته نیست، آن که می‌گردد دایره رسم می‌کند. آن که رشد علمی دارد علم

شد، برهان شد، او حرف می‌زند. مادامی که فرضیه است از حد احتمال نمی‌گذرد. احتمال، علم نیست، احتمال را با احتمال دیگر می‌شود نقد کرد و آن کسی که احتمال را ارائه کرده است یعنی فرضیه را، با نقد فرضیه به فرضیه دیگر مرتفع خواهد شد. نقد فرضیه به فرضیه است. نقد فرضیه جایی که با علم هم ثابت می‌شود با فرضیه هم ثابت می‌شود؛ ولی فرضیه علم نیست. از دو راه می‌شود آن را نقد کرد، هم با فرضیه دیگر و هم با علم و اگر به صورت تجربه درآمد، مستحضرید که قالب این تجربه‌ها یک استقراء ناقص است. تجربه‌ای که به صورت استقراء ناقص است خروجی او و فتوای او بیش از مظنه نخواهد بود. علم قطعی نیست، بنابراین هم آن نظریه‌پرداز، فتوای قطعی ندهد و هم آن کسی که نقد می‌کند، اگر نقد او هم همسان اصلی مطلب با فرضیه باشد یا با تجربه ناتمام باشد، او هم در حد مظنه نقد کند. چه اینکه صاحب نظریه دارای تجربه صد درصد بود می‌تواند یقین پیدا کند و اگر درباره علوم انسانی تلاش و کوشش کرده است باید بداند علوم انسانی هم بخش بدلی را به همراه دارد هم قسمت مهم، بخش‌های ناشناخته ملکوت او. اگر خدا درباره نظام سپهری فرمود: فلا أقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون. در نظام علوم انسانی هم فرمود: ما أوتيتهم من العلم إلا قليلاً علم شما درباره روح اندک است و اصولاً علم اندک توان آن را ندارد با علم بی‌کران، با معلوم بی‌کران هماهنگ بشود. بنابراین برهان در هر مسأله‌ای مناسب با آن معلوم است و اگر معلوم با یک امر ملکوتی بود هرگز به حس در نمی‌آید. مطلب دیگر ما اگر خواستیم انسان را بشناسیم، طب انسانی داشته باشیم از دو منظر باید جواب بگیریم. سایر رشته‌ها هم همین‌طور است. اگر مرکب از ملک و ملکوت باشند، بخشی از مشکلات بدن انسان را از آزمایشگاه موش جواب می‌گیریم. برخی از مشکلات جان انسان و روح انسان را از آزمایشگاه فرشته‌ها باید مدد گرفت. هم آن نظریه‌پرداز در علوم انسانی باید عنایت کند که انسان هم ملک دارد که تبارک الذی یبدیہ الملک، هم ملکوت دارد که به سبحان الذی به یده ملکوت کل شیء. آنجا که جای تبارک است حس و تجربه حسی می‌تواند راه یابد، آنجا که جای سبحان است تجرید عقلی فقط می‌تواند باریابد. حس و تجربه حسی را به آن بارگاه رفیع راه نیست. اهل کارگاه، اهل کارگاه است و اهل بارگاه، اهل بارگاه است. جان انسان را، ملکوت انسان را، که برای همیشه زنده است باید از تجرید شناخت نه از تجربه حسی. بنابراین اصراری نباشد که ما چیزی را نقد کنیم. اصرار این باشد که چیزی را بفهمیم. اگر فهمیدیم مطابق با آن نظریه بود، تایید می‌کنیم، تبیین می‌کنیم و اگر نبود نقد می‌کنیم و اگر چنانچه دو طرف نظریه دو طرف تناقض بود حتماً یکی حق است و دیگری باطل. اما اگر دو طرف نظریه، دو طرف نقیضه هم نبود، ممکن است همه این نظرها صحیح باشد با حفظ مراتب یا همه این‌ها باطل باشد با درکات متفاوت، بنابراین هم نظریه‌پرداز، هم ناقد، این دو عنصر اولی را که عرض شد باید کاملاً در نظر داشته باشند. انسان مکتب اومانیزم را نباید بپذیرد. جایگزین خدا باشد، و گرنه هیچ سهمی از معرفت ندارد. چرا که معلوم، آیت خدا است، عالم، آیت خدا است، علم، آیت خدا است. هر سه از خدایند و خدا را نشان می‌دهند. آن وقت اگر کسی برخلاف این مسیر حرکت کند و خود را جایگزین الله بداند و علم خود را جایگزین علم الله بداند؛ درباره معلوم که نمی‌تواند معلوم را هم فعل خود بداند، مخلوق را فعل خود بداند، هرگز توان آن را ندارد که شیء موجود خارجی را بشناسد. زیرا موجود خارجی فعل خدای سبحان است. مجدداً مقدم شما فرهیختگان را گرامی می‌داریم. از این گونه همایش‌ها حق‌شناسی می‌کنیم، باید استقبال کرد و از بزرگانی که نظریه‌پردازی کردند و می‌کنند سپاسگذاریم و از فرهیختگانی که اهل نقد و ارزیابی و شبهه و مانند آن هستند سپاسگذاریم. نقد، اشکال یا سؤال علمی از بهترین راه‌های پیشرفت علم است که انشاءالله خدا نظام ما، رهبر ما، دولت و ملت و مملکت ما را در سایه رشد علمی که به جامعه ما عطاء می‌کند حفظ می‌کند، روح مطهر امام راحل و شهدا را مشمول عنایت ویژه خود قرار بدهد، دهه پربرکت فجر را که افتخار دینی، ملی و اسلامی ما است، همچنان پاینده و پرفروغ نگه بدارد. خطر بیگانه‌ها را هم به خود آنها برگرداند.

غفرالله لنا و لکم

والسلام علیکم و رحمہ الله برکاته